

ترجمه: مرتضی مدرس چهاردهی

شکایت‌نامه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی

-۶-

بسته شد بر من راه چاره و امید ، و بکلی صبرم تمام گردید ، و نزدیک بود که فقر بر من گردد باعث کفر من . پس بجای آورده ستایش رحمان را ، و لعنت فرستادم بر شیطان ، و کرایه کردم صفا‌ای در جلوی خان مسجد سلطان و بدانجا فرستادم هر چه را که موجود داشتم . از حریر و لباس و حدید و نحاس ، و ظرفها و جامه‌های پربها ، و فرشهای دارای نقشها . پس پیدا شدند قومی در لباس تاجران ، و بگمراهی نابکاران . دیدم نزد یکی از ایشان مگر آنکه نفیس‌ترین و گرانبهارترین آنها را به ارزان‌ترین قیمت کیسه برانی که در تمام آفریدگان کیسه بری می‌کنند دروغ می‌گویند در رأس المال ، و مخلوط میکنند حرام را بحلال . وقتی فهمیدند که من خیره‌ی در فروش قماش نیستم ، و احتیاج زیاد هم بوجه معاش دارم . شکم گرسنه ، و گلو خواهان لقمه ، و می‌خواهم پنهان باشد وضع روزگارم از همه . پس بخل بخرج دادند بسود من . بلکه همت گماشتند ببردن حلقوم من ، و کوشش کردند در گول زدن من ، و در پایمال کردن مال من . طعن زدند و شکستند ارکان حال مرا . تا تسلیم کردم صندوقها را بان خدا نا شناسان و نگین‌ها و انگشترها را بدزدهای بی‌ایمان . پس واداشتند

مرا برابر هزاران حجت و آیت . تاخسته و درمانده‌ام کردند و شرم و حیا را دامن گیرم نمودند ، و راضیم کردند بغیر آنچه که راضی بودم پس خریدند آنها را ببهای کمی ، و من هم که خرج کردم در وقت بدی و مدت کمتری ، و شدم هم چنانکه شاعر گفته است .

ترجمه از شعر عربی :

باقی نماند در دست من چیزیکه فروخته شده‌است بدرهمی - و بس است ترا دیدار من از اطلاع بر احوال من
مگر تهمه آبرویی که نگاهداشت آنها ببهای آن و الا کجاست مال و بهای آن - و کجاست اثر خریدار آن .

پس الآن منم مردیکه گم کرده‌ام راه هر چاره و بی بهره از امل ، و زیاده برده از عمل و دچار گرده‌ام خاطر من را بهزاران لیت و لعل تنها امیدم بخداست و میخوانم آیه قرآن و دعا « پروردگار من ، بیرون ببر ما را از این قریه . و خلاصی بخش ما را از این رنج و زحمت ، راستی که بما رسید از این سفرمان مشقت هائی . و دیدیم ما از پیش آمده‌های گوناگون روزگارمان شگفتیهائی و پر کرده است دلو ما را غم و اندوه خانمان سوزی تا گره بند و طنابش ، و باقی نمانده است از شترسواری ما سوای پالانش ، حال صلح علوم انسانی

غیر من در خانه‌ام چیزی بماند خود نماندی گریه بکاری آمیدی

تا بیرون آمدم از مصر ایشان همانطور یکه بیرون آمد موسی از مصر فرعون . در حالی که گم گردیده است پناهش ، و از دست رفته است یار و یاورانش ، چشمهائی پر از اشک ، و دست هائی خالی از مال دنیا . باز گشت کننده با ناله‌های پنهانی ، و گریزان از سرزنش آشنایان ، خوشنود از هر گز نه فایده و غنیمتی بیاز گشتن .